

چرا کارگر فقیرتر و کارفرما ناتوان‌تر شده است؟



علامینایی
کارشناس حقوقی

اگر بخواهیم مهم‌ترین محل مناقشه در قانون کار ایران را نام ببریم، بدون تردید باید به «دستمزد» اشاره کنیم؛ موضوعی که هر سال با نزدیک شدن به روزهای پایانی اسفند، به یکی از جدی‌ترین چالش‌های اقتصادی و اجتماعی کشور تبدیل می‌شود. کارگران می‌گویند دستمزدها با واقعیت زندگی فاصله‌ای عمیق دارد و دیگر پاسنگوی حداقل معیشت نیست.

کارفرمایان نیز معتقدند هزینه‌های تحمیل‌شده بر تولید، توان پرداخت را از بسیاری بنگاه‌ها گرفته است.

دولت هم معمولاً میان این دو دیدگاه گرفتار می‌شود و در نهایت، مصوبه‌ای شکل می‌گیرد که تقریباً هیچ‌کدام از طرفین از آن رضایت کامل ندارند. این چرخه سال‌هاست تکرار می‌شود؛ بدون آنکه مسئله اصلی حل شود. حداقل مزه از حمایت معیشتی تا بحران مزمن

فلسفه تعیین حداقل دستمزد در همه دنیا روشن است: هیچ نیروی کاری نباید بسا وجود اشتغال، زیر خط فقر زندگی کند. در قانون کار ایران نیز ماده ۴۱ به دو شاخص مهم اشاره می‌کند:• نرخ تورم، و هزینه معیشت خانوار. اما در عمل، شکاف میان حداقل مزد و هزینه واقعی زندگی در سال‌های اخیر بافتی افزایش یافته که بخش بزرگی از جامعه کارگری حتی با اشتغال تمام‌وقت نیز قادر به تأمین حداقل‌های زندگی نیست.

این وضعیت فقط یک مشکل معیشتی نیست؛ بلکه آثار عمیق اجتماعی و اقتصادی دارد: کاهش انگیزه کار، افزایش چالش‌سنغلی، فرسودگی نیروی انسانی، مهاجرت نیروهای متخصص، کاهش نرخ ازدواج و فرزندآوری، و حتی افت بهره‌وری ملی. وقتی نیروی کار دائماً نگران هزینه‌های ابتدایی زندگی باشد، طبیعی است که کیفیت و بازدهی کار نیز آسیب ببیند.

در سوی دیگر ماجرا، بسیاری از کارفرمایان استدلال می‌کنند که افزایش‌های دستوری دستمزد، بدون کنترل تورم و اصلاح فضای کسب‌وکار، عملاً فشار مضاعفی بر تولید وارد می‌کند. واقعیت این است که در اقتصاد با تورم مزمن، هر افزایش مزدی در فاصله‌ای کوتاه توسط رشد قیمت‌ها خنثی می‌شود. به همین دلیل، نه کارگر از افزایش مزد احساس رفاه پایدار می‌کند و نه کارفرما توان برنامهریزی بلندمدت دارد.

در چنین شرایطی، دستمزد به جای آنکه ابزار تسهیل‌شده باشد، به میدان جدال سالانه میان سه ضلع: دولت، کارگر، و کارفرما تبدیل می‌شود. مشکل اساسی اینجاست که بحران دستمزد در ایران، بیش از آنکه ناشی از قانون کار باشد، ریشه در ساختار اقتصاد کلان، تورم، کاهش ارزش پول ملی و ضعف بهره‌وری دارد. یکی از بحث‌هایی که سال‌ها در موضوع اصلاح قانون کار مطرح می‌شود، موضوع «مزد منطقی» است؛ یعنی تعیین حقوق متناسب با هزینه‌های زندگی در مناطق مختلف کشور. موافقان این طرح می‌گویند هزینه زندگی در تهران، کلان‌شهرها و مناطق محروم یکسان نیست و تعیین یک دستمزد ثابت برای کل کشور، منطقی به نظر نمی‌رسد. اما مخالفان معتقدند در شرایط ضعف نظارت و نابرابری فرصت‌های شغلی، اجرای مزد منطقی‌ای می‌تواند به کاهش حقوق کارگران در مناطق ضعیف‌تر منجر شود و حتی مهاجرت نیروی کار را تشدید کند. واقعیت آن است که اجرای چنین سیاستی، بدون زیرساخت‌های دقیق آماری، نظام شفاف تأمین اجتماعی و نظارت مؤثر، می‌تواند پیامدهای پیچیده‌ای به همراه داشته باشد.

یکی از ضعف‌های جدی نظام روابط کار در ایران، فاصله دستمزد از بهره‌وری است. در بسیاری از اقتصادهای توسعه‌یافته، بخشی از نظام پرداخت مبتنی بر مهارت، کیفیت عملکرد، نوآوری، و میزان بهره‌وری تعریف می‌شود. اما در ایران، به دلیل تورم مزمن و بی‌ثباتی اقتصادی، تقریباً تمام بحث‌ها حول «زنده ماندن» می‌چرخد، نه «رقابتی بهره‌وری». در نتیجه کارگر انگیزه‌ای برای رشد حرفه‌ای نمی‌بیند، کارفرما امکان طراحی نظام پرداخت بلندمدت ندارد، و اقتصاد از سرمایه انسانی خود بهره کافی نمی‌برد. آیا قانون کار مقصر اصلی است؟ پاسخ واقع‌بینانه این است که قانون کار بخشی از مسئله است، اما همه مسئله نیست. حتی بهترین قانون کار دنیا نیز در اقتصاد با تورم بالا، رکود تولید، نوسان شدید ارزی، ضعف سرمایه‌گذاری، و ناطمینانی اقتصادی نمی‌تواند رضایت کامل ایجاد کند. اشتباه بزرگ آن است که تصور کنیم صرف تغییر چند ماده قانونی، بحران معیشت و اشتغال حل خواهد شد. اصلاح قانون کار ضروری است، اما بدون اصلاحات اقتصادی، مالیاتی، بانکی و تأمین اجتماعی، این اصلاحات به نتیجه مطلوب نخواهد رسید.

یکی از مهم‌ترین مسائل امروز ایران، بازتعریف نقش دولت در روابط کار است. دولت نمی‌تواند صرفاً در جایگاه تعیین‌کننده دستم

اگر سیاست‌های اقتصادی منجر به کاهش مستمر قدرت خرید شود، هیچ شورای مزدی قادر به جبران آن نخواهد بود. از سوی دیگر، کارفرمایی که درگیر مالیات سنگین، هزینه‌های بیمه، قطعی انرژی، دشواری تأمین مواد اولیه، و بی‌ثباتی بازار است، طبیعتاً توان افزایش پایدار دستمزد را از دست می‌دهد.

در نهایت اینکه بحران دستمزد در ایران، نماد یک واقعیت بزرگ‌تر است: فاصله عمیق میان اقتصاد واقعی و ساختارهای حقوقی و اداری کشور. کارگر، قربانی کاهش قدرت خرید است؛ کارفرما، گرفتار هزینه‌های فزاینده تولید؛ و دولت، اسیر سیاست‌گذاری‌های کوتاه‌مدت. تا زمانی که نگاه به نیروی کار صرفاً «هزینه» باشد و نه «سرمایه انسانی»، این چرخه نازدانی ادامه خواهد داشت. اصلاح قانون کار زمانی موفق خواهد شد که همزمان با آن، اقتصاد نیز به سمت ثبات، شفافیت، بهره‌وری و حمایت واقعی از تولید حرکت کند؛ و گرنه تغییر متن قانون، بدون تغییر واقعیت‌های اقتصادی، تنها صورت مسئله را عوض خواهد کرد.

دلایل ضعف صنعت کشور گزارش می‌دهد

افول صنعت پشت دیوار تحریم



اگر سیاست‌گذاران ایرانی به‌جای مواجهه شجاعانه با ضعف‌های ساختاری درون‌سیستمی، همه افول صنعتی را به گردن تحریم‌ها یا رقبای خارجی بیندازند، اقتصاد کشور در تله‌ای خطرناک از توجیه‌گری مژمن گرفتار می‌شود: تله‌ای که در آن، هر بحران بیرونی به پوششی برای نادیده گرفتن ناترازی‌های داخلی بدل می‌شود و هر فرصت اصلاح، به تعویق می‌افتد. تجربه سال‌های اخیر نشان داده فشار خارجی، هرچند واقعی و سنگین، تنها زمانی به فرسایش پایدار صنعت منجر می‌شود که با بی‌ثباتی سیاست‌گذاری، ضعف حکمرانی، مقررات متناقض و فرسودگی نهادی در داخل همراه شود. در چنین وضعی، حتی اگر بخشی از محدودیت‌های بیرونی کاهش یابد، اقتصاد همچنان در همان مدار ناکارآمد باقی می‌ماند و به‌جای جهش، فقط نفس کوتاهی می‌کشند. مسئله اصلی این نیست که تحریم‌ها اثر دارند یا نه؛ مسئله این است که آیا ساختار تصمیم‌گیری داخلی توان اصلاح خود را دارد یا همچنان ترجیح می‌دهد ضعف‌هایش را پشت دیوار دشمن بیرونی پنهان کند. **صنعت** در این گزارش نگاهی دارد به خطای راهبردی در صنعت اروپا و درس‌هایی که صنعت رو به افول ایران باید از این تجارب بگیرد که در ادامه می‌خوانید.

هشدار راهبردی

اقتصاد جهانی، تنها با پذیرش شجاعانه دردهای درون‌سیستمی و بازسازی هوشیارانه ظرفیت‌های مولد متعق می‌شود. وقتی یک اقتصاد بزرگ، افول صنعتی خود را صرفاً به گردن رقیبی خارجی می‌اندازد، در واقع دچار خطای محاسباتی در تشخیص دره شده است. مقصد دانستن دیگران یا سرزنش فناوری‌های نوظهور، راه را بر نقدهای سخت داخلی می‌بندد. این چشم‌پوشی از واقعیت‌های ضعف درون‌سیستمی، هزینه‌های راهبردی خاموشی را انباشته می‌کند تا جایی که اصلاح این ساختارها با کاملاً نالمنکن می‌شود یا هزینه‌ای فلج‌کننده به همراه می‌آورد. در سال‌های اخیر، غرب و به‌ویژه اروپا، چین را عامل اصلی بحران‌های صنعتی و اقتصادی خود معرفی کرده است. کلیدواژه «ظرفیت مازاد چین» اکنون به گفتمان سیاست صنعتی اروپا تبدیل شده است. اروپایی‌ها معتقدند چین با حمایت‌های عظیم دولتی و تولید مازاد، قواعد بازی منصفانه را نقض کرده و رقابت را برای آنها غیرممکن ساخته است. این گفتمان دیگر به یک صنعت خاص محدود نیست؛ از خودرو و فولاد گرفته تا صنعت شیمی، و فناوری‌های انرژی پاک، همگی با همین منطق تحلیل می‌شوند. منطق توجیهی اروپا تکراری شده است: «ما جایگاه خود را از دست می‌دهیم، نه به این دلیل که مدل صنعتی ما دچار فرورپاشی ساختاری شده، بلکه چون رقیب با هزینه کمتر و حجم بیشتر تولید می‌کند.» این توجیه در سخنرانی سیاستمداران غرب بسیار پرطرفدار است و مصرف داخلی بالای دارد. با این حال، این رویکرد می‌تواند نمونه‌ای تمام‌عیار از یک

هنگامی که یک قدرت اقتصادی جهانی، افول ساختاری‌اش را تماماً به گردن رقبای نوظهور می‌اندازد، آیا در حال محافظت از صنایع خویش است یا کوری راهبردی و امتناع از اصلاحات درناک را پنهان می‌کند؟ آیا غرب و به‌ویژه اروپا، قربانی رقابت ناعادله و «مازاد ظرفیت» تولید در چین شده‌اند، یا صرفاً تانوا سال‌ها افول سیاست‌گذاری صنعتی خود را می‌پردازند؟ صنعت اروپا سال‌ها در حاشیه امن مزیت‌های تعبیه‌شده مانند استانداردهای انحصاری و تسخیرناپذیر مهندسی حرکت می‌کرده اما امروز با تغییرهای فناورگی، آن خندق‌های دفاعی مستحکم به غل‌ونجیرهایی نهادی برای اروپاییان بدل شده‌اند. از سوی دیگر، هرچند نمی‌توان سیاست‌های تهاجمی، پاران‌های دولتی و مقیاس عظیم تولید چین را در تسخیر بازارهای جهانی نادیده گرفت، ولی صرفاً ناتوانی اروپا در تطبیق‌پذیری به یک مناقشه تجاری ناعادله‌نا را به گردن چین انداختن، خطایی راهبردی است. پناه‌بردن به دیوارهای تعرفه‌ای، شاید مسکنی موقت برای سیاستمداران گریزان از ریاضت اقتصادی باشد، اما گران‌بهرترین منبع برای بازسازی ساختاری، یعنی زمان را می‌بلعد. این ترازوی سیاست‌گذاری، تنها یک عبرت اروپایی نیست؛ بلکه برای تصمیم‌گیران در اقتصادهای مانند ایران، هشدار و راهبردی به‌شمار می‌رود. در دوره‌های گذار ژئوپلیتیک یا گشایش‌های احتمالی پساتحریم، غفلت از ناکارآمدی‌ها و تقلیل افول صنعتی به عوامل بیرونی، وسوسه‌انگیزترین، اما ویرانگرترین رویکرد برای درمان صنعت بیمار است. بقا در نظم جدید صنعتی

تله مزیت‌های همیشگی برای صنعت

علی میرزایی‌سیسان، پژوهشگر حوزه صنعت با بیان اینکه برای دهه‌ها، رقابت‌پذیری صنعتی اروپا و در رأس آن آلمان، بر پایه مزیت‌های تعبیه‌شده استوار بود به **صنعت** گفت: موتورهای احتراق داخلی، سامانه‌های دقیق انتقال قدرت، پلنفرهای اتوماسیون، فرمولاسیون‌های شیمیایی تخصصی و ماشین‌آلات با دقت بالا، صرفاً یک محصول نبودند؛ بلکه این دستاوردها در تاروپود استانداردهای مهندسی جهانی، معماری مشتریان و روابط بلندمدت زنجیره تأمین حک شده بودند. قدرت این نوع مزیت در آن است که به‌سادگی با رقابت‌های سطحی از بین نمی‌رود. هر کشوری که قصد ورود به رقابت با اروپا را داشت، ابتدا باید خود را با استانداردهای اروپایی تطبیق می‌داد. همین اجبار به تطبیق، بزرگ‌ترین دیوار دفاعی اروپا بود. استانداردهای خودروسازی آلمان چنان قداستی یافته بودند که کسی جرأت به‌چالش کشیدن آنها را نداشت. تداوم این موفقیت تاریخی، هیچ مجالی برای تردید در روش‌های کار اروپایی باقی نمی‌گذاشت. اما چنین این قداست را در هم شکست. وی با بیان اینکه هنگامی که فناوری دچار گسست پارادایمی می‌شود، قواعد بازی تغییر می‌کند. افزود، مثلاًگذار از موتورهای احتراقی به خودروهای برقی، از بهینه‌سازی مکانیکی به سامانه‌های نرم‌افزارمحور و از تولید قطعه به یکپارچگی پلنفری، تمام معادلات را بر هم می‌زند. در این نقطه، قابلیت‌های عمیق گذشته به‌طور خودکار به سیستم جدید منتقل شده، بلکه چارچوب نظامی که زمانی خندق دفاعی اروپا بودند، اکنون به زنجیره‌ای از جنس سستی سازمانی تبدیل شده‌اند.

جابه‌جایی مختصات خلق ارزش

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه عمق دانش مهندسی در اروپا همچنان پابرجاست، اما دستخوش اختصاتی که به این دانش ارزش می‌داد، تغییر کرده است، گفت: دانش صنعتی اروپا برای جهانی بهینه‌سازی شده بود که دیگر وجود ندارد. به همین دلیل است که بحران صنعت خودرو در اروپا ابعادی چنین ویرانگر پیدا کرده است. این تنها یک صنعت منفرد نیست که دچار چنین شوک شده، بلکه چارچوب نظام نوآوری اروپا در حال لرزیدن است. پژوهشگر حوزه صنعت با بیان اینکه صنعت خودرو نزدیک به یک‌سوم کل مخارج تحقیق و توسعه بخش خصوصی در اتحادیه اروپا را می‌بلعد، اما دیگر خروجی مطلوبی ندارد، افزود: هرچه پول بیشتری به این بخش تزریق می‌شود، فاصله با چین افزایش می‌یابد. امروزه ارزش آفرینی در حوزه‌هایی چون شیمی باتری، معماری نرم‌افزار، الکترونیک قدرت و یکپارچه‌سازی داده‌ها تعریف می‌شود. در این حوزه‌های جدید، قدرت سنتنی اروپا توان تبدیل‌شدن به رهبر اروپا را ندارد. هیچ‌کدام ادعا نمی‌کند که اروپا قابلیت صنعتی خود را کاملاً از دست داده است. مسئله این است که انباشت دانش گذشته، دیگر به‌خودی‌خود مزیت رقابتی نمی‌آفریند. در پارادایم جدید، سرعت یادگیری، تکرار سریع مدل‌ها و «تولید انبوه بدون نقص» به‌اندازه دقت در طراحی مهندسی اهمیت یافته است. چنین نشان داد که دیگر نیازی به تبعیت از نظم و استانداردهای اروپایی برای تولید بی‌نقص ندارد و می‌تواند فراتر از آنها حرکت کند.

شتاب‌دهنده‌ای به‌نام چین

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه این منطق ساختاری مختص صنعت خودرو نیست، افزود: در تولید ماشین‌ابزار، چین اکنون بازیگر مسلط جهان است. واکنش آلمان در این بخش نیز، تکرار همان اتهام پاران‌های ناعادله و درخواست برای وضع تعرفه‌های حمایتی بود. در صنایع شیمیایی و تجهیزات انرژی نیز بررسن این نیست که آیا اروپا توانمند است یا خیر؛ پرسش اصلی این است که آیا قابلیت‌های اروپا هنوز در مسیری قرار دارند که ارزش‌های آینده را خلق کنند؟ در این نقطه است که باید ظرفیت صنعتی چین را بدون تعصب بررسی کرد. تولید ارزان‌تر، سرعت بالای خلق محصول، مقیاس عظیم تولید و نفوذ تهاجمی در بازار، روند افول اروپا را به‌شدت تسریع کرد. فرآیندی که شاید در حالت عادی ده سال زمان می‌برد، به یک‌گذار کوتاه و بسیار پرتلاطم فشرده شد. ظهور خودروهای چینی عامل بیماری صنعت اروپا نیست؛ بلکه نافوس بیداری بود که سال‌ها پیش به صدا درآمد، اما اروپایی‌ها ترجیح دادند آن را نشنوند.

وی ادامه داد: جذابیت روایت مقصد دانستن چین، دقیقاً در همین فرار از واقعیت نهفته است. اروپا بحران درونی خود را به یک چالش تجاری با بیگانگان تقلیل می‌دهد. پناه‌بردن به دیوارهای تعرفه‌ای، واکنشی احساسی برای خرید آرامش سیاسی است. اروپا در حال دفاع موقت از صنایع خود است، اما دقت تعلیلی برای حل ریشه‌های مشکلات را فدای این آرامش

کوتاه‌مدت کرده است.

هشدارهای تازه داده‌گرفته‌شده و مرزهای ملی

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه اروپا پیش از این نیز با چنین تحلیل سطحی مواجه شده بود، افزود: بیش از یک دهه پیش، فروپاشی تولید خودروهای سنواری در ایتالیا و فرانسه، صرفاً یک مشکل ملی و ناشی از هزینه‌های بالای تولید در آن کشورها تفسیر شد. این هشدار ساختاری هرگز در آلمان جدی گرفته نشد، زیرا مقن مهندسی آلمانی‌ها هنوز تسخیرناپذیر به نظر می‌رسید. آنچه باید به‌عنوان نشانه زودهنگام یک تغییر عمده ثبت می‌شد، در پایگانی غرور صنعتی آلمان خاک خورد. اما گذارهای فناورانه به مرزهای ملی احترام نمی‌گذارند. قدرت صنعتی گذشته یک کشور، هرگز تضمینی برای سلامت و بقای آن در آینده نیست. اقتصادهایی که کندتر از بقیه جهت‌گیری خود را تغییر می‌دهند، گران‌بهرترین منبع خود یعنی «زمان» را از دست خواهند داد. پژوهشگر با بیان اینکه رقابت راهبردی میان امریکا و چین بر سر نیمه‌رساناها، تولیدات پیشرفته و زنجیره‌های تأمین حیاتی، سرعت تحولات جهانی را دوچندان کرده، گفت: استانداردها سریع‌تر بازنویسی می‌شوند و زنجیره‌های تأمین با شتاب بیشتری تغییر آرایش می‌دهند. در این میان، اروپا زمان لازم برای بازسازی آرام و صبورانه صنایع سنتی خود را از دست داده است.

توجه مالکیت و زوال خودمختاری راهبردی

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه شتاب تحولات، مفهوم «مزیت صنعتی» را نیز دگرگون کرده است ادامه داد: داشتن یک قابلیت راهبردی دیگر به معنای اختیار کامل برای استفاده از آن نیست. روشن‌ترین مثال، هلند و تجهیزات پیشرفته تولید ریزتراشه است. اروپا تنها تأمین‌کننده این سامانه‌های حیاتی در جهان است و این یک دارایی استراتژیک بی‌نظیر محسوب می‌شود. با این حال، ارزش این دارایی اکنون تابع تصمیماتی است که در خارج از مرزهای اروپا گرفته می‌شود. تحت فشار مستمر واشنگتن، بازار به‌تدریج از دست خودمختاری خارج شده است. اروپا قابلیت طراحی و تولید ریزتراشه را در اختیار دارد، اما برتری راهبردی برای خلق بیشترین ارزش افزوده، مشابه گذشته را از دست داده است. مزیت تعبیه‌شده تنها زمانی ارزشمند است که با خودمختاری راهبردی صنعتی همگام با رقابت‌های جدید جهانی همراه باشد. وقتی نیروهای خارجی این خودمختاری را سلب می‌کنند، اهرم برتری به‌آرامی به نماد وابستگی تبدیل می‌شود.

سراب اقتصاد خدماتی و واقعیت صنعت‌زدایی

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه در پس تمامی این بحران‌ها، واقعیتی تلخ نهفته است که اروپا از پذیرش نام آن ظفره می‌رود و آن صنعت‌زدایی است در اداخج افزود: این پدیده یک اختلال مقطعی نیست، بلکه روندی است که دهه‌ها به‌صورت فعال توجیه و تئوریزه شده است. در اواخر قرن بیستم، این روایت فریبنده شکل گرفت که بخشی از خدمات می‌تواند جای تولیدات صنعتی را پر کند. آمارها نشان می‌دهند که این یک خطای راهبردی بود. گزارش سال ۲۰۲۵ بانک مرکزی اروپا به‌صراحت تأیید می‌کند که بخش‌های درگیر با رقابت چین، با کاهش شدید فرصت‌های شغلی مواجه شده‌اند. تنها بین سال‌های ۲۰۱۵ تا ۲۰۲۲، حدود ۲۴۰ هزار شغل تولیدی در منطقه یورو نابود شده است. امروزه حدود ۲۷ درصد از کل اشتغال این منطقه (نزدیک به ۲۹ میلیون شاغل) در معرض خطر مستقیم رقابت با چین قرار دارند. این دیگر یک مسئله اقتصاد کلان نیست، بلکه یک بحران امنیت اجتماعی است.

پژوهشگر حوزه صنعت با بیان اینکه قدرت ژئوپلیتیک و اقتصادی در عصر حاضر بر دو پایه استوار است: فناوری در مرزهای دانش و توانمندی عمیق

سخن پایانی

در تله‌ای مشابه اروپا گرفتار خواهد شد. به‌ویژه در سناریوهای پساتحریم یا گشایش‌های ژئوپلیتیک، این خطر جدی وجود دارد که با کاهش فشارهای بیرونی، ریشه‌های اصلی عدم‌رقابت‌پذیری صنعت ایران از جمله بحران بهره‌وری، ضعف حکمرانی اقتصادی و نابالغی سامانه‌ی فراموشی سپرده شود. تجربه اروپا اثبات می‌کند که حفظ ظرفیت‌های مولد، بازسازی مستمر مزیت‌های صنعتی و شجاعت در تشخیص ضعف‌های درونی، ضرورت‌یاقا و زیربنای توسعه در نظم متغیر فعلی جهانی است.

تجربه اروپا، هشدار تمام‌عیار برای صنایع ایران است. اقتصاد و صنعت اروپا با همه پیشینه درخشان صنعتی، در برابر رشد چین شوکه شده است. حال ایران که درگیر صنعت‌زدایی روبه‌گسترش، افت رقابت‌پذیری در زنجیره‌های تأمین و فرسودگی ماشین‌آلات، سال‌هاست که در ریسک سرمایه‌گذاری در صنایع ایران را به‌واسطه عدم‌رقابت‌پذیری بین‌المللی صنایع ایران را بیشتر می‌کند. اگر سیاست‌گذاران ایرانی نیز به‌جای مواجهه شجاعانه با ضعف‌های ساختاری درون‌سیستمی، تمامی افول صنعتی را به گردن تحریم‌ها یا رقبای خارجی بیندازند،

اشتباه راهبردی باشد.

تفکیک متغیرها در تحلیل افول صنعت

کی‌وو، تحلیلگر و استراتژیست چینی، معتقد است برای درک درست افول صنعتی اروپا، باید میان سه متغیر تحلیلی تفاوت قائل شد: علت ریشه‌ای، عامل شتاب‌دهنده و شوک بیرونی. درمان هر یک از این متغیرها کاملاً متفاوت است. علت ریشه‌ای نیازمند بازسازی عمیق ساختاری است. عامل شتاب‌دهنده، سازگاری سریع و انعطاف‌پذیری راهبردی می‌طلبد. تنها در مواجهه با یک شوک بیرونی واقعی است که می‌توان استفاده از ابزارهای دفاع تجاری مانند تعرفه‌ها را توجیه کرد. اگر سیاست‌گذاران بیماری اقتصاد را اشتباه تشخیص دهند، نسخه درمانی نه‌تنها بی‌اثر، بلکه سیستماتیک و کشنده خواهد بود. روایت «مازاد ظرفیت»، جایگاه واقعی قدرت صنعتی چین را به‌درستی درک نکرده است. برتری صنعتی و رو به رشد بکن، علت ریشه‌ای بحران اروپا نیست. چین تنها یک شتاب‌دهنده و مهم‌تر از آن، یک عامل افشاگر است. عملکرد خیره‌کننده چین صرفاً ضعف‌های پنهان اروپا را عیان کرده و شرایط ساختاری از پیش موجود را مرئی ساخته است. شرایطی که تا پیش از این، نادیده گرفته می‌شدند. وقتی یک توضیح راحت و بیرونی مانند مقصر دانستن چین، جایگزین اعتراف به صنعت‌زدایی گسترده و ضعف راهبرد اقتصادی می‌شود، سیاست‌گذار تنها به تسکین علامت می‌پردازد و بیماری اصلی بدون درمان رها می‌شود.



تولیدی، گفت: امریکا سرمایه‌گذاری عظیمی بر فناوری دیجیتال کرده است. چین هر دو محور را با عزمی جدی دنبال می‌کند و در تولید سنتنی با نسبت سه به یک از اروپا پیشی گرفته است. در مقابل، اروپا و بریتانیا پس از دهه‌ها صنعت‌زدایی خودخواسته، اکنون هیچ‌یک از این دو اهرم قدرت را در اختیار ندارند. ماریو دراگی در گزارش سپتامبر ۲۰۲۴ خود هشدار داد که برای نخستین‌بار پس از جنگ سرد، بقای اروپا واقعاً در خطر است.

بدهی‌های انباشته و پژواک گروه هفت

میرزایی‌سیسان در ادامه گفت: تاب‌آوری موقت اروپا در برابر خیزش چین، نه حاصل صنعتی تولید، بلکه نتیجه «رشد فرض‌گرفته‌شده از آینده» بود. رشد تولید ناخالص داخلی اروپا بیشتر متکی بر گسترش خدمات مالی، تورم دارایی‌ها و ادعایات مصرفی بود تا انباشت ظرفیت‌های مولد. این مدل تا زمانی جواب می‌داد که چین توازن اقتصاد جهانی را به هم نریخته بود. امروزه صورت‌حساب این تعویق طولانی روی میز سیاستمداران اروپایی آمده است. بدهی عمومی اتحادیه اروپا در دهه آینده به ۹۳ درصد تولید ناخالص داخلی خواهد رسید. پیرشد جمعیت، رشد کند بهره‌وری و بازارهای تکه‌تکه، موانع بزرگی بر سر راه رشد اروپا هستند. در چنین بستری، مجامعی مانند گروه هفت (G۷) وزن راهبردی خود را از دست داده‌اند. گروه هفت اکنون ائتلافی از اقتصادهای بدهکار و گرفتار صنعت‌زدایی است که اعضایش بی‌توجهی به بدهی‌های خود را با یکدیگری می‌سنجند و به هم دلداری می‌دهند، در حالی که هیچ‌کدام نماینده قدرت تولید واقعی در جهان نیستند. مقایسه با همتایان گرفتار، آینده‌ای است که تصویری سرابی از موفقیت بازتاب می‌دهد، نه راهبردی برای برون‌رفت.

فج عظیمی و امتناع از اصلاحات ساختاری

میرزایی‌سیسان با بیان اینکه ناکامی بزرگ‌تر غرب در اراده سیاسی نهفته است، افزود: سیاستمداران مدرن مدیریت افول را به جراحی دردناک ترجیح می‌دهند: بدهی‌ها تمدید می‌شوند، مصرف به‌جای تولید تحریک می‌گردد و اصلاحات به دولت‌های بعدی حواله داده می‌شود. غرب خود را خالق اقتصاد خدمات محور می‌داند. اقتصاد خدمات‌محور مهم است، اما جایگزین تولید فیزیکی پیشرفته نمی‌شود؛ واسطه‌گری مالی نه ارزش‌افزوده صنعتی خلق می‌کند و نه زنجیره فناوری را ارتقا می‌دهد. اقتصادی که پایه تولیدی‌اش را از دست بدهد، همان علقی ارزش در صنایع بالادستی را نیز نابود می‌کند و از رقابت جهانی جا می‌ماند، حتی اگر بخش خدماتش رشد کند. اگر اروپا بهره‌وری صنعتی خود را بازنیاید، ناگزیر است میان رفاه، امنیت و حاکمیت ملی یکی را قربانی کند. محکوم کردن رقیب صنعتی چابک‌تر استراتژی نیست؛ اشتکری نهادینه‌شده است.

پژوهشگر حوزه صنعت در پایان با بیان اینکه در مجموع چین ظرفیت تولیدی عظیمی به‌ویژه در حوزه صنایع پاک برپا کرده است و چالش مازاد ظرفیت آن واقعیتی است که به‌روشنی ثابت‌شده، گفت: پس ادعای ظرفیت مازاد چین یک ادعای اشتباه نیست. اسنا بهانه‌جویی مداوم غرب در قالب انتقاد از مازاد ظرفیت چین، نمی‌تواند کاستی‌های صنعت غرب و خواب غفلت چند دهه اروپاییان را پنهان کند. ریسک واقعی اینجاست که تعرفه‌های غربی، سرمایه‌گذاری در سطح جهان را به تأخیر می‌اندازد و ناخواسته، ممان‌حولی را که غرب و شرق آرزویش را دارد (دوری از نفت و گاز)، یعنی تنوع‌بخشی گسترده‌تر در صنایع انرژی، به تعویق می‌اندازد که کل منطق اقتصادی گذار انرژی را در جهان را به چالش می‌کشد.